



وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار،
بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

سوره مبارکه آل عمران _ آیه ۱۶۹

سردار سر لشکر شهید حاج حسین همدانی



سردار حاج حسین همدانی، در مهر ۱۳۹۴ آسمانی شده و برای دفاع از حرم عمه سادات(س) و اسلام و انقلاب جان فدا کردند. در سال ۱۳۲۹ در شهر آبادان دیده به جهاد گشود و پس از فوت پدر با خانواده به همدان بازگشت. از دوران جوانی به صف مبارزان انقلابی پیوست و با حضور در محضر آیت الله شهید مدنی در همدان به مبارزه با طاغوت پرداخت. در دوران دفاع مقدس حضور فعال داشته و همواره در خط مقدم نبرد بود و سال ۱۳۵۹ سپاه پاسداران استان همدان را تشکیل داد.

فرمانده لشکر ۳۲ انصارالحسین(ع) استان همدان، فرمانده لشکر ۱۶ قدس استان گیلان، فرماندهی قرارگاه نجف اشرف و لشکر ۴ بعثت در غرب کشور، معاون هماهنگ کننده نیروی زمینی و

جانشین نیروی مقاومت بسیج در دو دوره، فرماندهی لشکر ۲۷ محمد رسول الله و به همراه آن، جانشینی قرارگاه ثارالله، معاون مرکز راهبردی سپاه و مشاور عالی فرمانده کل سپاه و جانشین سازمان بسیج از مهمترین مسئولیت‌هایی که او برعهده داشت به شمار می رود.

سردار شهید سرلشکر حسین همدانی به پاس هدایت و فرماندهی موفق لشکرهای تحت امر در دوران دفاع مقدس، مفتخر به دریافت دو نشان فتح از دست مقام معظم رهبری و فرمانده کل قوا شد.

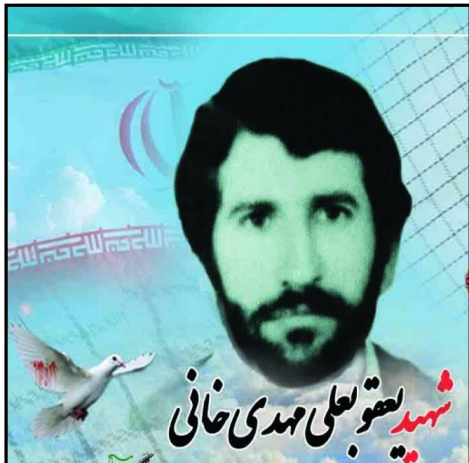
این شهید بزرگوار در سازمان‌دهی مقاومت مردمی در کشور سوریه هم نقش اساسی داشته و با بهره‌گیری از تجربه های دوران دفاع مقدس به مبارزه با تکفیری‌ها پرداخت و سرانجام ۱۶ مهر ۱۳۹۴ در راه دفاع از حرم حضرت زینب(س) به آرزوی دیرینه خود رسید و قافله سالار شهدای مدافع حرم استان همدان شد.

فرازی از وصیت نامه سردار شهید مدافع حرم

مگر می‌توان از نعمت بزرگی که خدای مهربان به ما داده برآییم. نعمت ولایت فقیه، امام بزرگوارمان، آن پیر جمارانی؛ نعمت جانشین خلف آن، علی زمانمان که ادامه‌دهنده همان راه و کاروان انقلاب را چه مدبرانه و زیبا از همه گردنه‌ها و کمین‌ها عبور می‌دهد؛ اما نه! باید بیش از این شاکر باشیم نه زبانی، بلکه عملی مثل شهیدانمان لبیک بگوییم.

بنده حقیر، حسین همدانی، شاگرد تنبل دفاع مقدس اعتراف می‌کنم که وظایف خودم را به خوبی انجام ندادم و بعضی موقع‌ها این نفس سرکش سراغ من می‌آمد و مرا گول می‌زد، وسوسه می‌شدم، نق می‌زدم، در درونم اعتراض ایجاد می‌شد؛ اما خداوند مرا کمک می‌کرد، متوجه می‌شدم، پشیمان می‌شدم، توبه می‌کردم و از خداوند طلب عفو و بخشش می‌کردم و مرا می‌پذیرفت و این اواخر هم خیلی دلم هوای رفتن کرده بود. خدا کند که در موقع جان دادن راضی باشد خدای مهربان خودم به رحمت تو امیدوار هستم نه به عملکرد خودم...

شهید یعقوب علی مهدی خانی

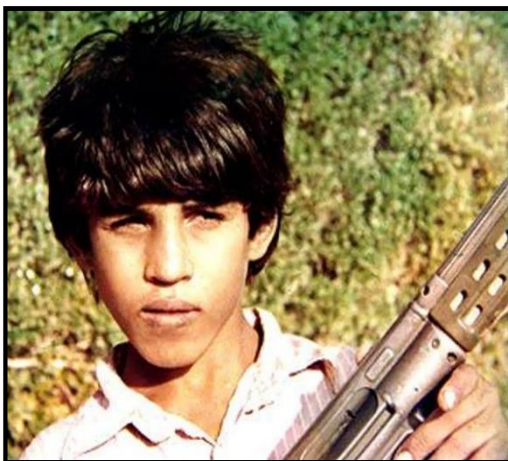


شهید یعقوبعلی مهدی خانی متولد سال ۱۳۳۱ در ابهر بود که تا پایان دوره راهنمایی درس خواند و سپس در شرکت زامیاد مشغول به کار شد. او در سال ۱۳۵۰ ازدواج کرد. فرمانده بسیج شرکت بوده و ۵ روز پس از جنگ به صورت داوطلبانه به منطقه اعزام شدند.

این شهید گرانقدر برای ترخیص کالاهای ضروری شرکت و جبهه ها به بندر عباس ماموریت رفته بودند که طی یک تماس تلفنی که بعدها مشخص شد توسط منافقین بود است و مدعی حال بد خانواده ایشان شده اند به تهران باز می گردند و فردای آنروز که متوجه عدم صحت

تماس می شوند و قصد رفتن به سرکار را داشته اند در شهر قدس و در مقابل همسر ایشان مورد سو قصد و ترور گروه های ضد انقلاب قرار گرفت و بر اثر اصابت گلوله به سر شهید می شوند. کیف دستی ایشان نیز که حاوی مدارک سازمانی و وصیت نامه ایشان بود همان زمان توسط منافقین ربوده شد. خانواده ایشان نیز تا سالها بعد مورد تهدید افراد ناشناس واقع می شدند.

شهید دانش آموز بهنام محمدی



بهنام در تاریخ ۱۲ بهمن ماه ۱۳۴۵ در منزل پدر بزرگش در خرمشهر به دنیا آمد. ریزه بود و استخوانی، اما فرز چابک بازیگوش و سرزبان دار. در مقاومت خرمشهر به همراه سایر مدافعین حضور اثرگذاری داشت. بهنام می رفت شناسایی. گاهی گیر عراقی ها می افتاد. چند بار گفته بود: «دنبال مامانم می گردم، گمش کردم.» عراقی ها فکر نمی کردند بچه ۱۳ ساله برود شناسایی؛ رهایش می کردند. یک بار رفته بود شناسایی، عراقی ها گیرش انداختند و چند تا سیلی آبدار به او زدند. وقتی بر می گشت دستش را روی سرخی صورتش گرفته بود؛

هیچ چیز نمی گفت فقط به بچه ها اشاره می کرد عراقی ها کجا هستند و بچه ها راه می افتادند. یک اسلحه به غنیمت گرفته بود؛ با همان اسلحه ۷ عراقی را اسیر کرده بود. شهر دست عراقی ها افتاده بود. در هر خانه چند عراقی پیدا می شد که کمین کرده بودند یا داشتند استراحت می کردند. خودش را خاکی می کرد. موهایش را آشفته می کرد و گریه کنان می گشت خانه هایی را که پر از عراقی بود به خاطر می سپرد. عراقی ها هم با یک بچه خاکی نق نقو کاری نداشتند. گاه می رفت داخل خانه ها پیش عراقی ها می نشست مثل کروال ها از غفلت عراقی ها استفاده می کرد و خشاب و فشنگ و کنسرو برمی داشت.

خیماره ها امان شهر را بریده بودند و درگیری در خیابان آرش شدت گرفته بود. کنار مدرسه امیر معزی، اوضاع خیلی سخت شده بود؛ ناگهان بچه ها متوجه شدند که بهنام گوشه ای افتاده است و از سر و سینه اش خون می جوشید. پیراهن آبی و چهار خونه بهنام غرق خون شده بود. بهنام چند روز قبل از سقوط خرمشهر، در ۲۸ مهر ۱۳۵۹ پر کشید.

فرمانده شهید مجید پازوکی



شهید مجید پازوکی در روز اول فروردین ماه سال ۱۳۴۶ چشم به جهان گشود. با اوج گرفتن مبارزات مردمی در دهه ی پنجاه ، او نیز وارد مبارزات شد و در روز ۱۷ شهریور، مجید چون ژاله ای بر شاخه درخت قیام مردمی نشست.

زمانی که انقلاب پیروز شد؛ مجید پازوکی ، یازده ساله بود تا معشوقش را زیارت کند و این آغاز ورق خوردن دفتر عشق سربازی حضرت روح الله بود. بعدها به عضویت بسیج مسجد لرزاده درآمد و برای گذراندن دوره آموزشی در سال ۱۳۶۱ رنگ و بوی جبهه گرفت و به عنوان تخریبچی ، زخم های تنش دفتر خاطراتی از رزم بی امانش گردید.

پس از پایان جنگ در سال ۱۳۶۹، منطقه کردستان، کانی مانگا و پنجوین حضور او را در قرارگاه رمضان و جنگ با ضد انقلاب و اشرار غرب کشور به خاطر سپردند . دفاع هنوز برای مجید ادامه داشت، او با بیش از هفتاد ماه حضور در جبهه ها، شرکت در بیست عملیات را آوردگاه عشق خود کرده بود.

شهید پازوکی در سال ۱۳۷۱ با آغاز کار تفحص لشکر ۲۷ محمدرسول الله در منطقه جنوب او نیز به خیل جستجوگران نور پیوست. با تمام سختی های منطقه و ناراحتی جسمی ، عاشقانه به دنبال پیکر شهدا می گردید. اما حتی همسر و فرزندان از سمت و درجه او بی اطلاع بودند، چرا که شهرت و مقام نزد او بی ارزش بوده است. با شهادت شهید علی محمودوند در سال ۱۳۷۹ ، فرماندهی گروه تفحص لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) به ایشان سپرده شد. و سرانجام در برگ ریزان روزگار، او در استقبال وصال یار بهاری شد و هفدهم مهر ماه سال ۱۳۸۰ دعای سرهنگ جانباز مجید پازوکی، نزدیک پاسگاه وهب عراق منطقه عمومی فکه مستجاب شد و ایشاه به شهادت رسید.

فرازی از وصیت نامه شهید مجید پازوکی

خدایا تو شاهی که از اول انقلاب با عشق به فرزندان حضرت زهرا (س) به خصوص امام خمینی زندگی کردم و بارها جانم را در راه خدا گذاشتم ولی متاع آلوده بود و قابل خرید نبود ولی به شهادت در راه ولایت و اسلام جوانی خود را خرج کردم. ان شاءالله در راه اسلام و ولی خدا و نایب امام زمان (عج) جان بدهم و به جمع باصفای دوستان بروم.

وصیت من به تمام راهیان شهادت، حفظ حرمت ولایت فقیه و مبارزه با مظاهر کفر تا اقامه ی حق و ظهور ولی خدا امام زمان (عج). نکند ولی خدا را تنها بگذارید و خدای نکرده مثل امام علی (ع) غریب شود؛ به هوش باشید . روزی می رسد که امام زمان می آید و شرمنده ی او نباشید با عشق به شهادت و آماده شدن برای قیام مهدی (عج).



سر لشکر خلبان شهید سید محمد حجتی

شهید «سید محمد حجتی» پانزدهم اسفند ۱۳۳۲ در شهرستان شیراز به دنیا آمد. پدرش سید نصرالله فرشندگی می کرد و مادرش خدیجه سلطان نام داشت. تا پایان دوره کارشناسی درس خواند. خلبان بود. سال ۱۳۵۸ ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد. به عنوان افسر ارتش در جبهه حضور یافت. یکم مهر ۱۳۵۹ در مرز ایران و عراق بر اثر سقوط هواپیمای جنگی به شهادت رسید. پیکر او را در گلزار شهدای وادی رحمت تبریز به خاک سپردند. سال ۱۳۵۴ از امریکا برگشت و در پایگاه دزفول وارد خدمت شد. بعد از انقلاب قصد ورود به هواپیمایی کشوری را داشت ولی با تحرکات ارتش بعث عراق ترجیح داد به عنوان خلبان شکاری به خدمتش ادامه دهد. در تاریخ یکم مهر ماه پنجاه نه در عملیات کمان ۹۹ بعد از ۴ سورتی پرواز جنگی بر روی شهر موصل و شرکت در انهدام استحکامات پدافند و پایگاه هوایی و پالایشگاه موصل در پرواز پنجم علی رغم خستگی فراوان و وجود اصرار پرسنل زمینی بعد از اقامه نماز ظهر بر روی باند پرواز و سپردن وسایل شخصی خویش به افسر کامان پست به گفته خلبان شهید جناب ظریف خادم که وینگمن پرواز بودند پس از اجرای موفقیت آمیز عملیات در حین برگشت به پایگاه هواپیما دچار ایراد شده و مجبور به اجکت میشود. و به گفته ظریف خادم اجکت کاملاً با موفقیت انجام میشود. و دلایل متعددی همراه با سند به زنده اسیر شدن ایشان وجود داشت. ولی در سال ۱۳۸۲ به استناد به یک پاره روزنامه عراقی مربوط به تاریخ پرواز ایشان که در آن فقط تصویر کارت شناسایی و لاشه یک فروند هواپیمای اف ۵ ئی بدون شماره بر روی بدنه که در آن روزنامه چاپ شده بود نوشته شده بود: خلبان ایرانی با هواپیما پس از درگیری به زمین بر خورد کرده و در جا کشته شده است. پیکری همراه با پیکر خلبان شهید ابراهیم دل حامد تحویل ایران داده شد. طی چند روز مراسم باشکوه در تبریز به خاک سپرده شدند.